

رهبر شهید استاد مزاری را چگونه می‌شناسیم؟

بصیر احمد دولت‌آبادی

من ندانم عشق او را در کجا آموختم
آنقدر دانم که آموزش به‌جا آموختم
زندگانی مکتبی بوده‌است برارباب دل
نکته‌ای از راه دل زان دل‌ریا آموختم
شهید علامه بلخی

مقدمه:

تاریخ گواهی می‌دهد که در تمامی نهضت‌ها - چه الهی و چه غیر الهی - پس از درگذشت پیشوا و بنیانگذار نهضت، بین طرفداران و هواداران رهبری در مورد ادامه راه رهبر، اختلاف نظرهای بوجود آمده است! که این اختلافات داخلی همراهِ با دست‌اندازی‌های دشمنان خارجی، مبدل به معضلات لاینحلی شده است. این مقوله به اندازه‌ای روشن است که هیچ مورخی درباره‌ی آن شک و تردید ندارد؛ منتهی اختلاف پیروان مذاهب و مسالک گوناگون نظر به شرایط محیط و آداب و رسوم جامعه، دارای شدت و ضعف بوده است. اما اینکه پس از درگذشت «رهبر» اختلافی بوجود نیامده باشد، از نوادر تاریخی محسوب می‌گردد!

مورخان به این حقیقت تلخ تاریخی اعتراف دارند که پس از رحلت پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) بین مسلمان‌ها سر موضوع خلافت، اختلافاتی بوجود آمد که نه تنها در آن عصر خاتمه نیافت که تا امروز همچنان به قوت خود باقی است - اینکه کدام گروه بر حق است و کدام گروه باطل مورد بحث ماینست - ولی این واقعیت دارد که علی‌رغم تلاش‌های مصلحان و دستورات اکید خود اسلام مبنی بر اتحاد و هماهنگی مسلمین، هیچ‌گاه اختلافاتی که در شورای سقیفه ایجاد شد، حل

نگریدید. گذشته از دین اسلام، در ادیان الهی دیگر نیز اختلافاتی وجود دارد و در مالک غیرالهی معاصر هم اختلافات شدیدی بین پیروان آنها موجود است. از جمله اینکه، همه مورخان و تحلیل‌گران امور سیاسی اعتراف دارند که پس از مرگ لنین بنیانگذار حکومت کمونیستی در روسیه، بین طرفداران داخلی و خارجی او اختلاف نظرهایی بروز کرد که هر کدام دیگری را متهم به عدول از خط رهبری می‌نمودند و نمونه آشکار جهانی این اختلاف، جدایی و دوری چین از خط مسکو می‌باشد.

در افغانستان هم پس از شهادت استاد «مزاری» (رهبر حزب وحدت اسلامی و رهبری اکثریت هزاره‌های شیعه) بین طرفداران سر موضوع ادامه راه و رسم «مزاری» اختلافاتی بروز نمود که این اختلافات همراه با تضادهایی که در زمان خود ایشان با رقبای سیاسی و دشمنان مکتبی وجود داشت، یک بحران سیاسی - اجتماعی را ایجاد نمود.

هر چند که اختلافات بین پیروان یک مکتب، مسلک و حتی گروه از بدیهیات تاریخ است و با هیچ قدرتی نمی‌توان جلو این چندگونه‌اندیشی را گرفت و مردم را از فکرکردن باز داشت (که طبعاً بسیاری از این اقدامات تقلیدی انجام می‌گیرد). اما باز هم نمی‌توان در برابر این آشفته بازار که در مجموع قدرت و توان همه را به تحلیل می‌برد، بی‌تفاوت ماند. این حقیقت دارد که «مزاری» رهبر یک قوم خاص، گروه خاص و منطقه خاص نبود - هر چند که دوستان و دشمنان او را محدود به یک قوم جلوه دادند، بلکه او کلیت جامعه شیعه و هزاره و در مجموع کل مردم افغانستان را در نظر داشت. بنابراین هر قشری، هر قوم و طایفه و گروهی می‌تواند ادعا کند و مزاری را از خود و خود را پیروان حقیقی او معرفی نمایند. هیچ کسی و گروهی حق ندارد که کسی را از شعار پیروی «مزاری» ممانعت کند. اما این آزادی به معنی آن نیست که دفاع از مزاری و خط «مزاری» حربه‌ای برای کوییدن رقبای سیاسی گردد. متأسفانه در شرایط کنونی خط دفاع از «مزاری» (که یک خط سیاسی است نه فکری) وسیله‌ای گردیده برای کوییدن رقبای که این کار در حقیقت خط فکری باب «مزاری» (که همان اسلام ناب محمدی (ص) است) را در پرده ابهام قرار داده است، چرا که تحلیل‌گران خط «مزاری» هر کدام از زاویه دید خود این خط را ترسیم می‌نمایند، نه اینکه به جهت اصلی خود خط توجه داشته باشند و این اشکال ترسیم شده به عنوان خط «مزاری» به مردم عرضه می‌شود. مردمی که خود مزاری را در طول سالیان دراز شناخته‌اند، این فارمول‌های جدید را با شک و تردید نگاه می‌کنند. اما برعکس، دشمنان «مزاری» با استفاده از این فرصت نه تنها پیروان که حتی خود «مزاری» را با همین حربه که مدعیان طرفداری از خط رهبری به دست آنها داده،

فریادهای طرفداران از یک جناح و مخالفت با جناح دیگر آن تحت پوشش اسلام و وحدت جامعه شیعه، خیزش مرموزانه و تفرقه‌افکنانه‌ای است که از سوی دشمنان مزاری سر داده می‌شود. هیئات که مدعیان طرفداری از «مزاری» با متهم کردن همدیگر سوزنه‌های باب میل در اختیار آنها قرار می‌دهند، ما با درک این واقعیت تلخ که روزی طرفداری از مزاری خود معضله‌ای در راه شناخت راه و هدف «مزاری» نشود در همان ماه‌های اول بعد از شهادت ایشان داد زدیم که:

بر پیروان راستین خط «مزاری» بزرگ لازم و ضروری است که «مزاری» فکری را به جهانیان معرفی کنند، «مزاری» سیاسی - نظامی خود در طول سه سال مقاومت در غرب کابل معرفی شده است. ولی مزاری هنوز برای خیلی‌ها شناخته شده نیست که باید شناسانده شود، زیرا فکر «مزاری بزرگ» می‌تواند جامعه عقب‌نگهداشته شده ما را از بحران فکری نجات بخشد.^۱

ما بارها گفته‌ایم، باز هم تکرار می‌کنیم برخی افراد روزشمار حوادث و وقایع به نفع خوداند، اگر پدیده‌ها به نفع کسی و گروهی بچرخد، اینها هزاران خوبی و محسنات مادرزادی برای طرف می‌تراشند، اما به محض رویکرد حوادث باز اینها پیدا می‌کنند که با بوق و کرنا شعار می‌دهند که ما پلیدی و زشتی طرف را قبل از آنکه از مادر متولد شوند! می‌شناختیم و کسی به حرف ما گوش نمی‌داد! در حالیکه واقعیت غیر از این است نه خوب به تمام معنی وجود دارد و نه بد مطلق که هر دو نسبی‌اند، منتها ما در برداشت‌های خود دچار افراط و تفریط می‌شویم روی این اصل ما در یادنامه «گاو سوار» نوشتیم که:

«در عصر انقلاب، بازسازی و بازشناسی شخصیت‌های ملی - مذهبی بر اساس فارمول‌های نفی و اثبات آغاز گردید که پیامد آن همان افراط‌کاری و تفریط‌نگری است که در تمامی نشریات آن دوره و کم و بیش در نشریات فعلی قواره خود را به نمایش گذاشته است. به این معنی که ما دوست بد و دشمن خوب نداریم و کسی را که به عنوان رهبر، پیشوا و حتی هم‌گروه پذیرفته‌ایم، در وجود او جز پاکی، صداقت، اخلاص، فداکاری، شجاعت، شهامت و وطن‌دوستی... نمی‌یابیم و برعکس وجود شخصیت‌های مورد غضب را مملو از خیانت، توطئه، کذب، دورویی، امتیازطلبی، انحصارطلبی و آنچه افعال شنیع است، می‌بینیم. در صورتی که واقعیت غیر از این است، یعنی: نه شخصیت محبوب تمامی محسنات را دارا بوده و از زشتیها بری است و نه هم شخصیت منفور و مبعوض عاری از تمامی خوبی‌ها و ارزش‌ها. بلکه

هر دو دارای نقاط مثبت و منفی اند که متأسفانه چشم ما فقط خوبی‌های دوست و بدی‌های طرف مخالف را می‌بیند.^۱

حقیقت این است که بحران فکری از همان آغاز شهادت بابه «مزاری» - زمانی که هنوز تابوت پیکر آن بزرگ‌مرد تاریخ وطن در شورای ولایتی حزب وحدت اسلامی در مزار شریف قرار داشت و مردم دسته‌دسته، گروه‌گروه آمده ادای احترام می‌کردند، شروع شد - زیرا شخصیت‌ها هر کدام نظریات خود را ارائه می‌دادند عوامل وانگیزه‌های شهادت رهبر شهید یکی از مسایلی بود که هر تحلیل‌گری روی آن بحث می‌کرد. با این‌که مجری طرح طالبان معرفی می‌شد، ولی دست‌های دیگری نیز در این قضیه دخالت داده می‌شد که متأسفانه هرگز روشن نشد! ولی یک چیز کاملاً روشن بود که بحران فکری در جامعه شیعی افغانستان صرفاً بار سیاسی دارد نه فکری و ایدئولوژیکی و این هم ریشه چندین ساله داشت، حداقل عمری به درازای عمر انقلاب اسلامی!

گفتیم تاریخ در قضاوت خود بی‌رحم است و از هیچ تهدید و فشاری هم ابا ندارد، بلکه تمامی پدیده‌ها را چه خوب و چه بد در دل خود ضبط می‌کند. این جاست که اگر ضعف‌های کنونی جامعه شیعه افغانستان را ما بیان نکنیم و از پیامد قضایا بترسیم بدون شک تاریخ این کار را انجام خواهد داد! و روی یکایک پدیده‌ها که وحدت شیعه‌ها را از هم پاشیده و غرب کابل را صحنه آتش و خون ساخت و سرانجام به اسارت و شهادت رهبری هزاره‌های شیعه و شیعیان نزدیک به هزاره منتهی شد، بحث خواهد کرد. ولی این نکته را باید اشاره کرد که بحران فکری در جامعه شیعه از آغاز انقلاب وجود داشت و این ضعف، صف‌بندی‌های را بوجود آورد. کسی که بیش از همه این معضله را درک نموده و خطرات احتمالی آن را گوشزد می‌نمود، بابه «مزاری» یکی از طرفداران سرسخت ولایت فقیه و امام خمینی (ره) بود، منتهی نظر به شرایط افغانستان و در محاصره بودن شیعه‌ها، او نظریات اصلاح‌گرایانه و مصلحت‌جویانه برای دو طرف ارائه می‌داد که متأسفانه پذیرفته نشد! او رهبری امام خمینی را با دل و جان قبول داشت و در این باره می‌گفت:

«در گوشه‌ای از این جهان یک جمهوری اسلامی بوجود آمده و یک حکومت اسلامی روی کار است. ملت‌های مسلمان تحت قیادت این رهبری به پاخیزند و اسلام را گسترش دهند و با مبارزه و پشت‌کار حکومت‌های غیر اسلامی را ساقط ساخته، امت واحد اسلامی تشکیل دهند.»^۲

۱. سراج شماره ۵ (۵) مقاله گارسوار صفحه ۱۰.

۲. مصاحبه چاپ نشده با مجله حبل‌الله در سال ۱۳۶۵.

با اینکه ایشان رهبری امام خمینی (ره) و جانب‌داری از نظام جمهوری اسلامی را یک امر ضروری می‌دانست، ولی از عمل‌کرد برخی از سیاستمداران ایرانی نیز به شدت ناراضی بود و طرح‌های آنها را در مورد افغانستان ناقص می‌دانست. لذا است که در شناخت «مزاری بزرگ» هرگاه تمامی ابعاد زندگی سیاسی-فکری او را در نظر بگیریم، گمراه خواهیم شد! چنانچه برخی از شخصیت‌ها و نهادهای مدعی طرفداری از «مزاری» به این مرض گرفتار شدند. آنها با علم‌کردن یک یا دو ویژگی شخصیت استاد به نتایجی رسیدند که فقط برای خودشان قابل قبول است و همین امر باعث درگیری‌هایی در جمع شده است. در حالیکه بابه «مزاری» یک شخصیت نسبتاً جامع‌الکلمات و جامع‌الخصایص بود که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

بخش اول

استاد «مزاری» کی بود و در چه شرایطی رشد نمود؟

استاد «مزاری» فرزند حاج خداداد یکی از موسفیدان بانفوذ و مذهبی نانوائی چهارکنت بود که از ترس و یا احترام او کسی جرأت نداشت - در قریه موسیقی بنسود و یا قمار بزند - و همه از او چشم می‌زدند و به اصطلاح حساب می‌بردند. «مزاری» بزرگ در خانه چنین شخصیت سخت‌گیر و باوقار دوران کودکی را پشت سر گذاشت و در سر دسترخوان چنین شخصیتی بزرگ شد و از کودکی با شخصیت‌های بانفوذ منطقه آشنایی یافت. مذهب و اقتدار دو مقوله‌ای بود که «مزاری» از کودکی به‌طور طبیعی با آن آشنایی پیدا کرد و انس گرفت.

علاوه بر محیط خانواده، محیط ده و اطراف نیز رنگ و بوی مذهب و نظام طبقاتی روستایی را به نمایش می‌گذاشت، زیرا مدرسه دینی «چهار محله» در قریه نانوائی بود که اقتدار روحانیت و بزرگان منطقه را توأمآ نشان می‌داد و طلاب از همان ابتدای ورود به مدرسه متوجه این حقیقت می‌شدند که برای ادامه تحصیل کسب رضایت هر دو جناح حاکم لازم و ضروری می‌باشند. این جاست که در چهارکنت دو منصب خانی و ملایی گاهی در یک شخص جمع می‌شد که نمونه کامل آن ملا دین محمدخان، خان چهارکنت و رئیس حرکت اسلامی در منطقه است!

استاد «مزاری» در چنین محیطی رشد نمود که هر چه بزرگان قوم می‌گفتند بدون چون و چرا اجرا می‌شد و خود داستان‌های جالبی از اقتدار خوانین نقل می‌نمود و بر ساده‌لوحی مردم عوام که از آنها اطاعت می‌کردند افسوس می‌خورد. او با پدید آمدن مذهب‌مداری و خان‌سالاری محیط کاملاً آگاهی داشت و ریشه‌های بدبختی جامعه را در شرایط حاد مبارزه نابودی عوامل استعمار می‌دانست، چنانچه خود درباره

عوامل جنگ‌های داخلی چهارگانه می‌گفت:

«ما اسناد و مدارک فراوان داریم که افراد پدر و وطن و دولتی‌ها به سراغ گروه‌های بی‌در و بی‌کمر می‌رفتند که نه معیار اسلامی در آن بود و نه تشکیلاتی داشتند و فقط به نام اسلامی بودند. به‌طور مثال: در نواحی شمال می‌توان از چهره‌هایی چون حاجی غلام‌محمدخان چمتال نام برد که هم ولسوال دولت بودند و هم کارت حرکت اسلامی را توزیع می‌کرد، هم به مجاهدین حرکت خط راه‌داری می‌داد و هم به دولتی‌ها. وقتی هم از سوی مجاهدین زخمی شد و پای او نیاز به عمل جراحی یافت، در روسیه جراحی و تداوی شد و دوباره به همان سمت قبلی یعنی ولسوال دولت و نمایندگی حرکت در چمتال مقرر گردید. چهره دیگر حاجی رسول‌داد «پسر توره برتو» است که هم کارت خلقی داشت و ما در جلسات رژیم کابل شرکت می‌کرد و هم نماینده حرکت اسلامی در مزارشریف بود. حاجی غلام‌حسین خان علی‌چوپان عضو جبهه ملی پدر و وطن، وقتی ضابطی از سوی حزب و یا جمعیت اسیر می‌گردد، او به چهارگانه می‌آید و واسطه می‌شود تا این مزدور روسیه آزاد گردد. اینها همه عواملی بودند که دست به‌دست هم داده تیشه به ریشه اسلام و انقلاب زدند...»^۱

از گفته‌های بالا چنین برمی‌آید که محیط خان سالاری چهارگانه، اثرات ناخوشایندی بر روحیه استاد برجا گذاشته بود که همچنان روحیه خان‌ستیزی را در او تقویت می‌کرد و این روحیه تا آغاز تشکیل حزب وحدت به قوت خود باقی ماند. روی این اصل در آغاز تشکیل سازمان نصر و در اوایل انقلاب هیچ خان و اربابی جرأت نکرد که به این گروه جذب شود و یا او را جذب نکردند! اگر احياناً وابستگی از خوانین در این جریان ارتباط پیدا کردند، در ظاهر بیشتر از دیگران شعار خان‌ستیزی سر می‌دادند. بنابراین استاد «مزاری» در آغاز مبارزه یک شخصیت خان‌ستیز و دشمن اشرافیت بود و از نگاه زندگی هم ساده می‌زیست و لباس کهنه و معمولی می‌پوشید. و این ساده‌زیستی را تا پایان عمر به‌طور نسبی ادامه داد. هرچند که بعدها تعدادی تلاش نمودند که تحت پوشش رسومات بین‌المللی جهان وضع زندگی او را به عنوان یک رهبر و پیشوای جامعه تغییر دهند، اما او با حفظ همان لباس هزارگی شکوه و عظمت مردم خود را توأم با وقار خویش حفظ نمود.

خمیرمایه افکار سیاسی رهبر شهید از کجا بود؟

دومین عاملی که بر روحیه انسان‌ها اثر می‌گذارد و سرنوشت او را رقم می‌زند، محیط مدرسه و افکار استادان است که گاهی همراه با محیط خانواده و اطراف و گاهی هم

در تضاد با محیط خانواده و ده (و یا شهر) مسیر زندگی انسان را مشخص می‌کند. تا جایی که از تحقیقات برمی‌آید، محیط چهارکنت و مدرسه نانویی از کدام بار فکری و تشکیلاتی قوی برخوردار نبوده که استاد شهید از جو آن متأثر شده باشد، مگر اینکه جرقه دیدار بلخی بزرگ را به حساب مدرسه و محیط آنجا بگذاریم، اینجاست که خود استاد شهید می‌گفت:

«چند روزی که بلخی در قریه ما و در مهمان‌خانه ما بود از صحبت‌های او خیلی چیزها یاد گرفتم، بلخی مرا به درس خواندن و عسکری رفتن تشویق می‌کرد. من به دستور و تشویق بلخی به عسکری رفتن و او برای من می‌گفت: اگر ملا می‌شوی باید مجتهد شوی و اگر روضه‌خوان می‌شوی باید واعظ و خطیب شوی و اگر سیاست‌مدار می‌شوی باید رییس و وزیر شوی نه مأمور و...»^۱

بنابراین، خمیرمایه فکری - سیاسی رهبر شهید، ملهم از افکار مبارزاتی علامه شهید بلخی بنیان‌گذار نهضت اسلامی افغانستان می‌باشد، زیرا: پس از دیدار با بلخی، تحولات بزرگی بر روحیه «مزاری جوان» ایجاد می‌شود که علیرغم ممانعت‌های خانواده و دوستان او را به سوی عسکری می‌کشاند و در قشله‌های عسکری علاوه بر محرومیت ملت خود با دهها نوع تبعیض و ستم عمومی آشنا می‌گردد که خود داستان‌های دلخراشی از این دوره نقل می‌کرد. اما با در نظر داشتن فاکتور بالا مبنی بر اینکه افکار «استاد مزاری» ملهم از افکار مبارزاتی شهید علامه بلخی بود، این سؤال به وجود می‌آید که چگونه تفاوتی در شیوه بیان و عمل این دو شخصیت ملی به چشم می‌خورد؟

واضح و روشن است که مبارزه شهید علامه بلخی نظر به شرایط زمانی خوددیک مبارزه ملی - اسلامی بود، این واقعیت، هم از شناخت عناصر تشکیل دهنده گروه براندازی نظام و هم از جو فکری آن زمان کاملاً روشن می‌گردد. زیرا در جمع یاران بلخی - گروه براندازی نظام شاهی اواخر سال ۱۳۲۸ کابل - افشار مختلف و یا عناصر با افکار و اندیشه‌های متفاوت حضور داشتند. از ابراهیم خان گاو سوار بی سواد گرفته تا خواجه محمد نعیم قومندان امینه کابل و خوانین دیگر که جز مسایل ملی و منافع مشترک اقتداری دیگر وجه اشتراکی در بینشان نیست، در لیست یاران بلخی آمده است. گذشته از آن، شرایط زمانی هم در افغانستان آن روز پنج نوع افکار را عرضه کرده بود که ما قبلاً در یک مقاله به آن اشاره کردیم که:

در دور دوم تحولات فکری (عصر شاه محمود) گذشته از تفکر سیاسی خود دربار پنج جریان فکری دیگر (وطن - ملی‌گرای دموکراسی‌خواه، ویش

زلمیان ← ملی‌گرای دموکراتیک ملهم از خط مسکو، ندای خلق ← ملی‌گرای دموکراتیک ملهم از خط پکن، ارشاد ملی‌گرای ملهم از فکر و اندیشه حاکم در حوزات علمیه نجف و مشهد و حزب الله ← ملی‌گرای ملهم از فکر و اندیشه اسلامی حوزات علمیه شبه‌قاره هند «دیوبند و علیگر» وارد صحنه شدند.^۱

حقیقت این است که مبارزه علامه شهید بلخی یک مبارزه ملی-اسلامی بود که هدف آن سرنگونی رژیم ستم‌شاهی و ایجاد یک نظام جمهوری عنوان می‌شد که این هدف از شعارشان نیز پیداست، چنانچه می‌سرود که:

نور جمهوریت ای مقصود شرق
ای یگانه طالع سعود شرق
ظلمت مغرب ز نورت منجلت
بین به این تاریکی موجود شرق
داروی هر درد بی‌درمان تویی
مرهمی بر جسم خون‌آلود شرق
داده دزدان سپهر خود شاهی لقب
در کف بیغما است، هست و بود شرق
رفت در آتش خلیل زندگی
کن رها از پنجهٔ نمرو، در شرق
جسور جالوت است بر بیچارگان
خیز، جمهوریت از داود شرق

این غزل نمایانگر خواست و ارادهٔ بلخی بزرگ از مبارزه علیه رژیم استبدادی ظاهر شاه است که به اثر نفوذ افراد مزدور در تشکیلات به شکست انجامید و هدف آن برپایی نظام جمهوریت بود که مصراع اخیر آن صریحاً به این موضوع اشاره دارد که تعدادی از نویسندگان و تحلیل‌گران را به اشتباه انداخته، زیرا اینها مصداق جالوت ظاهرشاه را گرفته‌اند و مصداق داود، داودخان را. از سرنو آقایان حق‌شناس و مقصودی قیام ۲۹ حوت سال ۱۳۲۸ را بدون ذکر نام بلخی به داودخان نسبت داده‌اند که این نظریات هم در شناسنامهٔ افغانستان (صفحه ۲۷۱) و هم در مجله سراج (شمارهٔ اول، بیوگرافی علامه شهید بلخی) با استناد به مدارک خود آقای حق‌شناس رد شده است. اما گفتنی است که ابتکار جمهوری اسلامی مربوط به امام خمینی (ره) است و پیش از آن کسی با این خصوصیات طرحی ارائه نداده است و اگر هم داده شهرت آفاقی نیافته است. بنابراین جمهوریت مورد نظر بلخی یک جمهوری ملی-اسلامی بود نه اسلامی خالص.

اینجاست که محصول خمیرمایهٔ فکری بلخی بزرگ، در مزارعی جوان، عین همان محصول اصلی نیست، بلکه نظر به محیط بعدی و یافته‌های دوران هجرت، تغییراتی در شکل و محتوای آن به وجود آید. بدین معنی که «مزارعی» سازمان نصر یک «مزارعی» صددرصد اسلامی که ذره‌ای از مسایلی ملی‌گرایی و قومیتی در او وجود نداشت و خود می‌گفت:

۱. نامهٔ هجرت - چاپ سال ۱۳۷۴ - نگاشته به: تفکر و عملکرد سیاسی استاد شهید استاد «مزارعی».

«یکی از اهداف ما در طرح وحدت، تشکیل امت واحده اسلامی است، زیرا همگان می‌دانیم که استکبار جهانی برای ضربه زدن به اسلام و تضعیف مسلمانان مسأله ملی‌گرایی را در جوامع مسلمین به وجود آورده‌اند تا با پارچه‌پارچه کردن امت اسلام، بهتر به مقاصد شوم‌شان نایل آیند.

لذا، هر گروه و حزبی که به اساس خط ملیت و ملی‌گرایی وارد میدان شود و وحدت اسلامی، امت واحد اسلامی و رهبری واحد اسلامی را قبول نداشته باشد! ما با ایشان طرح وحدت نداریم و چنین گروه‌هایی در بین ملت مسلمان جا نداشته و نخواهد داشت...»^۱

این مطلب که استاد «مزاری» مخالف ملی‌گرایی بود، یک واقعیت انکارناپذیر است، اسناد و مدارک فراوانی از جمله نوارهای درسی، سخنرانی و غیره موجود است که حکایت از مخالفت‌شان با ملی‌گرایی دارد. آنچه در جلسات عمومی و خصوصی القامی نمود همان مبارزه ناب اسلامی بود که حتی مرز هم نمی‌شناخت و بارها می‌گفت: اگر روزی جمهوری اسلامی به‌خطر مواجه شود برای ما واجب است که مسایل افغانستان را کنار گذاشته از این نظام دفاع کنیم. باینکه خمیرمایه مبارزه را از پشتاز مبارزه ملی - اسلامی کسب نموده بود، ولی خود دریند مبارزه ملی و ملی‌گرایی نشد. این ادعای من نیست که بسیاری از صاحب‌نظران نیز همین عقیده را دارند. از جمله استاد دانش یکی از نظریه‌پردازان افغانستان در این باره می‌گوید:

«من تقریباً در طول ۱۶ یا ۱۷ سال آشنایی و تماس و ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با ایشان و با اینکه در بسیاری اوقات این بحث‌ها پیش می‌آمد و از ایشان نظر می‌خواستیم، حتی یکبار هم بخاطر ندارم که از ایشان سخنی شنیده باشم که از آن بوی قومیت و ناسیونالیزم هزارگی به‌معنای نژادگرایی آن استشمام شود و اصولاً مخالفت و مبارزه با ملی‌گرایی و نژادگرایی یکی از مشخصه‌های بارز تفکر ایشان بود که همیشه هم آن را مطرح می‌کرد...»^۲

با این دید، استاد «مزاری» هیچ رابطه‌ای با ملی‌گرایی و نژادگرایی نداشت که امروزه بعضی از دشمنان علم می‌کنند و یا تعدادی از دوستان شعار می‌دهند! اینکه تعدادی از طرفداران موضع‌گیری‌ها و سخنرانی‌های دوران پیروزی را ملاک نظریه خود قرار داده‌اند، مسأله دیگری است که در جایش بحث خواهد شد. اما دلیل عمده ما بر مخالفت ایشان با ملی‌گرایی این است که درباره انقلاب فلسطین می‌گفت:

«ما روی عرفات بحث نداریم، مسأله در این است که کل مبارزین فلسطین در

۱. قصه مجران - نُدھی به... به نقل از مصاحبه چاپ نشده.

۲. ویردامه سراج صفحه ۱۵۵.

مبارزه خود مسئله عربیت را مطرح می‌کنند که این خیلی زشت و مزخرف است. یکی از طرح‌های استعماری این بوده که در کشورهای اسلامی مسئله ملیت را مطرح سازند و فلسطینی‌ها نیز این شعار استعماری را سر می‌دهند، درحالی‌که یک میلیارد مسلمان قلبشان برای فلسطین می‌تپد ولی بازهم مبارزین فلسطین گاهی عربیت و گاهی حکومت غیرمذهبی را به زبان می‌آورند... اگر فلسطینی‌ها در مبارزاتشان تجدیدنظر نکنند هرگز پیروز نخواهند شد.^۱

رهبر شهید در چه محیطی به رشد فکری رسید؟

قبلاً اشاره شد که جرقه‌های اولیه شورشگری و روش‌های انقلابی توسط شهید علامه بلخی بر دل و جان استاد شهید زده شد و استاد شهید در آن شرایط (بین سال‌های ۴۳ تا ۴۷ که بلخی از زندان رها شده به‌شهادت رسید) دوران جوانی را پشت سر می‌گذاشت (۱۷ تا ۲۱ سالگی) سالهایی که می‌تواند انسان را در ماجراهای بزرگ سوق دهد و سیر زندگی او را عوض کند. لذاست که دیدار زودگذر بلخی بزرگ، «مزاری» جوان را در عطش یادگیری و آموزش فنون مبارزه قرار می‌دهد و طبعی بود که این نیاز در داخل کشور نظر به شرایط آن روز که رژیم ستم‌شاهی سیطره شوم خود را در سراسر کشور گسترده بود امکان‌پذیر نبود، بنابراین او در سال ۱۳۵۱ ه.ش پس از انجام دوره سربازی (در ولایت افغان‌نشین پکتیا) برای ادامه تحصیل ره‌سپار خارج گردید. خود در این باره می‌گویند:

«در سال ۱۳۵۰ از عسکری ترخیص شدم و راهی منطقه شدم، بیشتر از ۵-۶ ماه در منطقه نماندم - چون اوایل بهار سال ۱۳۵۱ پاسپورت گرفتم - و برای ادامه تحصیل عازم خارج شدم. علاقه فراوانی داشتم که در قم درس بخوانم ولی با آنهم یکبار رفتم نجف و کربلا زیارت و سپس برگشتم قم.^۲»

انتخاب قم برای تحصیل، یک امر اتفاقی نبود بلکه یک قضیه انتخابی بود و این احتمال وجود دارد که استاد قبل از سفر به خارج از تحولات ایران و جهان اسلام کاملاً آگاهی داشته که قم کانون مبارزات اسلامی را نسبت به نجف ترجیح می‌دهند! درحالی‌که در آن شرایط اغلب طلاب افغانستانی در نجف می‌رفتند.

«علت انتخاب قم از سوی استاد آن‌طوری که همیشه یادآوری می‌کرد این بود که قم تنها محل تحصیل درسهای رایج حوزه‌ای نبود، بلکه علاوه بر آن، قم و محیط تحصیلی آن کانون مهم مبارزات مخفی نیز به حساب می‌آمد و این جنبه، جذبه

۱. مصاحبه چاب ننده

۲. مصاحبه چاب ننده.

خاصی را برای استاد شهید در آن زمان به وجود آورده بود.»^۱
 زمانی که استاد شهید پا به قم می‌گذارد بیشتر از ۲۵ سال سن ندارد، این سن برای رشد استعدادهای فکری کاملاً مساعد است، داشته‌های گذشته (از اثر دیدار با بلخی) با یافته‌های جدید (به اثر دیدار با امام خمینی (ره) و یاران نزدیک او) از «مزاری» پرشور و انقلابی، یک مرد فعال و ناآرام می‌سازد که در ضمن درس و بحث حوزه، به مطالعات گسترده پیرامون اوضاع سیاسی - تاریخی کشور می‌پردازد که طرح این فعالیت‌ها در ویژه‌نامه سراج درج است.

نکته جالبی که در این برهه از زندگی استاد به چشم می‌خورد، همان شیفتگی و عشق ایشان به شخص امام (ره) و خط فکری اوست. استاد «مزاری» تمامی گم‌شده خویش را در وجود امام خمینی (ره) می‌یابد و در راه امام (ره) فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌ها نشان می‌دهد که از شگفتی‌های زندگی سیاسی ایشان محسوب می‌گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

او در عین بزرگی، یکی از فرزندان صدیق امام خمینی و یکی از سربازان از جان‌گذشته انقلاب اسلامی بود، شاهد زنده این ادعا آثار شکنجه‌های

۱. زندگی‌نامه شهید استاد مزاری و برانش - چاپ ۱۳۷۴ - صفحه ۱۴.

ساواک شاه ایران برگونه‌های او بود که تا آخر عمر با خود داشت و خود می‌گفت: «روزی سیگار روشنی را روی صورتم خاموش کردند به امید اینکه یک آخ بگویم ولی تا آخر چشم در چشم آنها دوخته و ساکت و صبور ماندم تا شخصیت یک طلبه افغانی را خرد نتوانند.»^۱

علاوه بر شکنجه ساواک بخاطر همکاری ایشان با مبارزین مسلمان ایرانی و کشف کتب و اعلامیه‌های انقلابیون دهها سند و مدرک دیگری دال بر ارتباطشان با امام خمینی (ره) و انقلابیون آنروزی ایران موجود است که یکی از آنها وکالت خط رسمی ایشان از سوی امام خمینی (ره) در مورد وجوهات افغانستان و مصرف آن در جبهات جنگ علیه رژیم طرفدار روس و متجاوزین روسی می‌باشد.

«این مطلب را از آن جهت تذکر دادم که در شرایط کنونی نظر به وضعیت سیاسی کشور و منطقه تلاش می‌شود تا وانمود گردد که استاد «مزاری» با انقلاب اسلامی ایران و شخصیت‌های رهبری آن در ارتباط نبوده است - به اصطلاح یک نوع تفکر جدااندیشی تبلیغ و ترویج گردد - اما واقعیت این بوده و هست که استاد «مزاری» با انقلاب اسلامی ایران و شخصیت‌های انقلابی آن در ارتباط بوده و این ارتباط یک ارتباط فکری بود نه ارتباط سیاسی صرف که با تحولات سیاسی از بین برود.»^۲

بنابراین، بدون مبالغه می‌توان گفت: استعداد فکری استاد شهید در این دوره به رشد و شکوفایی خود رسید که آثار آن در مبارزه سیاسی - فکری سازمان نصر کاملاً روشن است. اما گفتنی است که ایشان در ارتباط با انقلاب اسلامی و رهبری آن یک عنصر فعال، پیشنهاد دهنده و طراح بود، نه عنصر منفعل و صرفاً حرف‌شنو. شاهد زنده ما نامه‌هایی است که از ایشان به مسئولان و یا از مسئولان به ایشان رد و بدل شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بخش دوم

رهبر شهید، مبارزه را روی چه اندیشه و معیاری شروع کرد؟

یکی از اصلی‌ترین محوره‌های مبارزه، مبانی فکری سران و پیش‌قراولان مبارزه می‌باشد و این محور به اندازه مهم است که مبارزه را جهت می‌دهد. توانمندی و ضعف یک مبارزه و مبارز به قوت و ضعف این موتور بستگی دارد که از چه باری برخوردار است. روی این اصل می‌توان مبارزات فکری - سیاسی استاد شهید را بر اساس شرایط زمانی به دسته‌های زیر تقسیم کرد:

۱ زندگي نامه شهيد استاد مزارى و يادداشت. صفحه ۱۷.

۲ نامه هجران صفحه ۲۷.

الف - مبارزات قبل از سازمان نصر:

گفتیم جرعه‌ای که در قلب و مغز استاد شهید به اثر دیدار بلخی بزرگ وارد شد با شهادت بلخی نه تنها خاموش نگردد که به آتش فشانی مبدل گشت و مزاری جوان را واداشت تا جهت تحقق اهداف مرشد خود تشکیلاتی را ایجاد نماید که از آن بنام حزب حسینی یاد می‌گردد. هنوز برایم روشن نیست که در این تشکیلات نقش استاد در چه حدی بوده است، آیا نقش رهبری داشته و یا صرفاً یکی از اعضای فعال آن به‌شمار می‌رفته است؟ فقط اساستامه حزب حسینی را بین ورق پاره‌های خود استاد یافتم که تاریخ تحریر آن ۱۳۵۳/۳/۲۲ می‌باشد که از آن در شناسنامه احزاب نقل شده علاقمندان می‌توانند به صفحه ۲۳۶ آن کتاب مراجعه کنند.

آنچه از اساستامه حزب حسینی برمی‌آید این است که مبنا و اساس مبارزه سیاسی استاد شهید یک مبارزه فکری - اسلامی بوده و حتی در آن روزگاری که هنوز انقلاب اسلامی ایران به پیروزی نرسیده بود و هنوز الگوی حکومت اسلامی در جهان معاصر وجود نداشت، استاد شهید شعار ایجاد و برپایی حکومت اسلامی را سرمی‌داد نه حکومت دیگر. این مطلب نشانگر آن است که استاد و یاران او از همان ابتدای مبارزه، اسلام و قرآن را اساس فعالیت‌های فکری - تشکیلاتی خود قرار داده و در راه تحقق آن کوشیده‌اند.

ب - مبارزات استاد شهید در قالب سازمان نصر:

سازمان نصر از نگاه زمانی و مکانی نسبت به حزب حسینی در شرایط بهتری تشکیل شد - هرچند که از نگاه داخلی بحران کردتاهای روسی اوضاع را آشفته ساخته بود، ولی از نگاه بیرونی و بستری که سازمان در محیط آن شکل گرفت، وضع نسبتاً برای مبارزه مساعد بود - لذا فرصت فکر کردن و الگو برای حکومت آینده بوجود آمد. اینجاست که مرانامه سازمان نصر طوری ترتیب و تدوین شد که از آن بوی یک مرانامه صددرصد اسلامی و مکتبی استشمام می‌گردد که در آن شرایط به آن افتخار می‌شد! و در قسمتی از آن اشاره می‌کنیم:

«هدف» و «استراتژی» ما حرکت بر شیوه انبیا و امامان معصوم (ع) است که ماهیت و شکل مبارزاتی سازمان بر آن پایه‌ها استوار و بر آن شیوه حرکت می‌نماید... و باید دانست که تشکیل حکومت اسلامی تنها هدف نهایی نیست، بلکه هدف نهایی رسیدن انسان به قله فلاح و رستگاری است...^۱

با این حساب ما سازمان نصر را یک تشکیلات صددرصد اسلامی می‌دانستیم

و استاد مزارى را یکی از بنیانگذاران آن. لذا در اولین سالگرد شهادت ایشان نوشتیم که:

شناخت من از سازمان نصر، شناخت استاد "مزاری" بود، به این معنی که ما او را در سازمان نصر و سازمان نصر را در او یافتیم. و به عبارت دیگر او را در سازمان نصر و سازمان نصر را در خط امام (ره) دیدیم و هر یک از اینها در دیگری خلاصه می شد. البته برداشت و شناخت من از استاد، سازمان نصر و خط امام (ره) این بوده و هست. ممکن است این حرف را خیلی ها قبول نداشته باشند، ولی ما چنین برداشتی داشتیم و داریم.^۱

به اعتراف دوست و دشمن استاد "مزاری" سازمان نصر یک شخصیت مکتبی و خط امامی بود و بخاطر این اندیشه و عملکرد مورد هجوم خودی و بیگانه قرار داشت. اسناد زیادی در این باره وجود دارد. ولی او بی اعتنا به اتهامات فریاد می زد که:

«ما مکرر مواضع سازمان را اعلام داشته ایم و آن معیار اعلام شده مورد توافق تمامی اعضای سازمان است، زیرا معیار عام بوده هم مورد قبول برادران اهل سنت است و هم مورد قبول برادران اهل تشیع... معیار سه گانه برای وحدت اعلام شده عبارت اند از:

۱- اسلامی بودن گروه ها...

۲- استقلال گروه...

۳- تشکیل امت واحده اسلامی... لذا هر گروه و حزبی که بر اساس خط ملیت و ملی گرایی وارد میدان شود و وحدت اسلامی، امت واحد اسلامی و رهبری واحد اسلامی را قبول نداشته باشد، ما با ایشان طرح وحدت نداریم و چنین گروه هایی در بین ملت مسلمان جا نداشته و نخواهد داشت...»^۲

بنابر محورهای فوق، شکی باقی نمی ماند که مفکوره و معیار مبارزه استاد شهید در سازمان نصر یک مفکوره اسلامی مبتنی بر اطاعت از خط رهبری جهانی امام خمینی (ره) می باشد و خود در این باره می گفت:

«در گوشه از این جهان یک جمهوری اسلامی بوجود آمده و یک حکومت اسلامی رویکار است، ملت های مسلمان تحت قیادت این رهبری به پا خیزند و اسلام را گسترش دهند و با مبارزه و پشتکار حکومت های غیر اسلامی را ساقط ساخته، امت واحده اسلامی تشکیل دهند.»^۳

۱. قصه هجران، صفحه ۲۷.

۲. قصه هجران، صفحه ۲۸.

۳. مصاحبه چاپ نشده.

ج - مبارزه استاد شهید در قالب حزب وحدت:

جالب‌ترین و در عین حال جنجالی‌ترین دوره زندگی سیاسی - فکری استاد شهید، همین دوران حزب وحدت و یا دوران نهایی زندگی مادی و سیاسی ایشان می‌باشد، زیرا در دو مرحله قبلی دوستان و دشمنان او مواضع شناخته شده و آشکاری دارند فقط در این مرحله است که تعدادی با سردادن شعارهای نامأنوس ابهاماتی ایجاد کرده‌اند که به گوشه‌های از این نظریات اشاره می‌کنیم. تعدادی مدعی‌اند که استاد مزاری حزب وحدت همان بابۀ "مزاری" دوران نصر بود و از وحدت وسیله برای تقویت گروه خود ساخته بود! و تعدادی هم مدعی‌اند که استاد "مزاری" در حزب وحدت بخصوص پس از حادثه ۲۳ سنبله ۷۳ ایدئولوژی عوض کرد و یک شخصیت ملی‌گرا شد. ما مدعی هستیم که استاد "مزاری" حزب وحدت نه استاد "مزاری" نصر بود و نه هم ایدئولوژی عوض کرد. در زیر با استاد به گفته‌های خود رهبر شهید ادعای دو تیپ را رد نموده، نظر سوم را به معرض قضاوت قرار می‌دهیم:

۱- آیا استاد مزاری حزب وحدت همان "مزاری" سازمان نصر بود؟

تعدادی از شخصیت‌های گروهی که نظر به شرایط زمانی دست روی قرآن گذاشته احزاب قبلی را منحل و حزب وحدت اسلامی را بوجود آوردند، زمانی که خواسته‌های خود را و اهداف کسانی را از آنها حمایت می‌کردند در حزب وحدت عملی نیافتند، درصدد شدند تا دوباره گروه‌های قبلی را زنده سازند و برای توجیه این عمل این شایعه را راه انداختند که استاد "مزاری" در حزب وحدت همان فعالیت‌های گروهی نصر را انجام می‌دهند. - امروز هم تعدادی حزب وحدت طرفدار استاد مزاری را سازمان نصر معرفی می‌کنند - اینها علاوه بر اینکه استاد مزاری را متهم به نصرگرایی می‌نمودند مارک ملی‌گرایی و قوم‌گرایی نیز برایشان می‌چسباندند. اگر قضایا درست بررسی گردیده و نظریات از نگاه علمی تجزیه و تحلیل شود، بوجی و بی‌اساسی این نظریات بر همگان روشن خواهد شد. چرا که ادعای دوگونه اینها بر اساس فرضیات خودشان باطل است. بطور مثال اگر "مزاری" حزب وحدت همان مزاری سازمان نصر باشد! ادعای ملی‌گرایی و هزاره‌گرایی نادرست است، چرا تاکنون هیچ عاقلی ادعا نکرده که مزاری سازمان نصر یک مزاری مکتبی و خط‌امامی نبود. پس این ادعا نمی‌تواند، جنبه علمی به خود بگیرد و صرفاً یک ادعای فرض‌آلود سیاسی می‌تواند به حساب آید. گذشته از آن، اینها مدعی‌اند که "مزاری" حزب وحدت ملی‌گرا و هزاره‌گرا شده بود! اگر این ادعا درست باشد، پس "مزاری"

حزب وحدت همان "مزاری" سازمان نصر نیست که آنروز او را بخاطر حمایت از ولایت فقیه قبول نداشتند و امروز بخاطر دوری از آن!
در حقیقت، اتهام گروهی بودن و یا ملی‌گرایسی دو مقوله از یک طرح فرار از واقعیت بود که تعدادی به خاطر خودخواهی تحمل بزرگ شدن و بزرگ بودن "مزاری" را نداشتند. در این قضیه تا حدودی دستهای بیگانه در قالب خودی نیز دخالت داشت و دارد!

۲- آیا استاد "مزاری" پس از حادثه ۲۳ سنبله ۷۳ ایدئولوژی عوض کرد؟
در این واقعیت شکی نیست که پس از حضور استاد "مزاری" در غرب کابل، گروه‌ها و ائتلاف مختلف مردم با او در ارتباط شدند که اکثراً قبل از تشکیلات حزب وحدت مورد قبول استاد مزاری نبودند - چنانچه احزاب مجاهدین هم نظر به گرایشات خود برخی‌شان نمی‌توانست در قالب وحدت قرار گیرد - حالا چه تحولاتی رخ داد که همه یکی شدند، باشد برای بعد. ولی این مسأله که تعدادی با یافتن کوره راه توجیه اعمال گذشته خود با استفاده از نام و عنوان استاد "مزاری"، پس از شهادت‌شان در صدد تقویت مرام و اهداف قبلی خود برآمدند، نیز قابل چشم‌پوشی نیست. اینها فقط یک برهه از زندگی استاد شهید را در نظر گرفته، پیرامون آن به بحث و بررسی پرداختند، زمانی که به بن‌بست ایدئولوژیکی گرفتار شدند بخاطر رهایی خود از این مهلکه مدعی شدند که استاد "مزاری" خود ایدئولوژی عوض کرده بود. این تهمت که از سوی به اصطلاح طرفداران استاد "مزاری" به ایشان نسبت داده می‌شد به مراتب از دو اتهام قبلی خطرناک‌تر و کشنده‌تر بود، تا جایی که عکس‌العمل‌های شدیدتری را بوجود آورد و سوزدهایی دست اول در اختیار دشمنان و رقبای "مزاری" بزرگ قرار داد که با استفاده از آن خط فکری رهبر شهید را زیر سؤال بردند. متأسفانه این دو گروه یکی تحت عنوان دشمن و رقیب دیگری تحت پوشش دوست و راهرو رهبر شهید افواهایی را راه انداختند که نتیجه هر دو یکی است و آن سردرگمی مردم و استفاده دشمنان مردم از این وضع بود.
ما از این مدعیان تفسیر ایدئولوژی درخواست می‌نمایم که برای اثبات اتهام خود علیه رهبر شهید حتی یک سند از قول خود رهبر شهید ارائه دهند که بر اساس اصل نوار گفته خود ایشان باشد نه ادعای تحلیلی و افواهی! استاد شهید در آخرین سخنرانی خود که در حقیقت وصیتنامه سیاسی - فکری‌شان محسوب می‌گردد رسماً اعلام می‌دارند که:

«حالا هم برای شما می‌گویم که شما دو چیز را اینجا مدنظر بگیرید:

- یکی توجه به خدا داشته باشید، که خدا از همه قوی است، هیچکس در مقابل قدرت او قدرت نیست، این یک مسأله است.

- یک مسأله هم در این است که پیر، جوان، مرد، زن، کوچک، بزرگ، متوجه باشید که در بین شما کس خیانت نکند. اگر خائن می‌آید تبلیغ می‌کند خلاف منافع شما، ایجاد وحشت می‌کند، ایجاد تشویش می‌کند، باید دستگیر بکنید و بیاورید که جزا بدهیم. این مسأله است که اگر در این دو تا مسأله توجه نکنید یک بار دیگر تاریخ تکرار می‌شود و باز اگر از این شانس گذشت، محروم شدید، صد سال دیگر وقت ضرورت دارد که شما در این موقعیت بیایید. متوجه این مسأله باشید.^۱

در این دو نکته که فشرده مرام و اهداف استاد شهید از مبارزه سیاسی - فکری می‌تواند به حساب آید، هیچگونه نصری‌گری - ملی‌گرایی هزارگی و یا تغییر ایدئولوژی به چشم نمی‌خورد، برعکس او از آغاز مبارزه خدا گفت و دم از اتحاد زد و تا آخر هم با همین شعار اسیر دشمن شده به شهادت رسید.

۳- استاد "مزاری" حزب وحدت نه استاد سازمان نصر بود و نه هم ایدئولوژی عوض کرد!

ما عقیده داریم که استاد "مزاری" با در نظر داشت همان اعتقادات محکم مذهبی و آن عشق و ایمانی که به شخص امام (ره) و خط امام داشت، تا پای جان از دست نداد، بلکه نظر به شرایط کشور و تحولات سیاسی منطقه تغییراتی در تاکتیک مبارزه ایجاد نمودند نه اینکه از خط امام دست برداشته باشد. این حقیقت که او در حزب وحدت دیگر یک نصری نبود و صادقانه نصر را فدای وحدت کرد نه تنها نصری‌ها که دیگران هم اعتراف دارند و ازینرو تعدای از نصری‌ها بارها به ایشان اعتراض می‌کردند که چرا شما نصر را رها کرده‌اید در حالیکه دیگران گروه‌های خود را دارند. ایشان در جواب می‌گفتند: «ما قرآن کرده‌ایم که دیگر گروه‌های قبلی را زنده نسازیم و دنبال گروه نرویم.»

گذشته از این، یک سند دیگر که در زندگی نامه شهید حیدری ورسی آمده، این واقعیت را که استاد شهید نصری فکر نمی‌کرد ثابت می‌کند و آن سند این است که: «تلاش‌های ایشان به قدری فراگیر و همه‌جانبه بود که عده‌ای از باب حسادت اظهار می‌داشتند که آقای حیدری! شما می‌خواهید حزب وحدت را قبضه کنید! بعضی رفته از آقای مزاری (دبیرکل حزب وحدت اسلامی افغانستان) گلایه کردند. ما با آقای حیدری هر شب در منزل استاد "مزاری" می‌رفتیم... یک شب رفتیم

در منزل ایشان آقای استاد "مزاری" خنده کنان گفت: آقای حیدری! الان یک عده می‌خواهند دوباره احزاب سابق را زنده کنند - کسی را اسم برد که - فلانی آمده بود، پیش ما، گفت: استاد ما چند سال در سازمان نصر با شما کار کردیم، شما الان این اختیارات را به آقای حیدری داده‌اید! آقای حیدری گفت: استاد، شما در جواب آن چه گفتید؟

آقای مزاری: من گفتم شما همان فعالیت را که آقای حیدری می‌کند، انجام دهید، من این اختیارات و امکانات را در اختیار شما قرار می‌دهم.^۱
اما این واقعیت که استاد شهید در حزب وحدت تاکتیک مبارزه را حوض کرد، شکی نیست، علت این تغییر تاکتیک را خود چنین شرح می‌دهند:

"بهر حال شما در جریان قضیه هستید که برادرانی که در پیشاور نشسته بودند، گفتند که شیعه‌ها در افغانستان دو درصد یا سه درصد هستند و از کل رادیوها اعلان شد که شیعه دو درصد یا سه درصد هیچ حقی ندارد که در حکومت نقش داشته باشد و این حرف عقلایی است و غیر عقلایی نیست!

در اینجا بود که ما فکر کردیم پس ما که تا حالا در سر و صورت می‌زدیم که دولت در افغانستان تشکیل بدهیم و آن دولت وابسته نباشد، حکومت ناب اسلامی باشد! وقتی که ما در افغانستان موجودیت نداریم، این حرف بی‌خود است. امروز از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم، ما باید اول برای این برادران اثبات کنیم که ما در افغانستان هستیم و روی این مسأله بود که حزب وحدت تشکیل شد.^۲

این گفته بطور آشکار تغییر تاکتیک را روشن می‌سازد که بر اساس شرایط زمانی اتخاذ شده و هیچ عاقل منصف بر آن اعتراض ندارد و این یکی از شاهکارهای سیاسی محسوب می‌شود در حالی که قبلاً استاد شهید وحدت بی‌معیار و بدون قید و شرط را قبول نداشت. قبل از تشکیل حزب وحدت استاد شهید برای تشکیل حزب وحدت و اتحاد گروه‌ها چند شرط داشت، ولی بخاطر مصلحت جامعه شیعه و احیای هویت این مردم از آن گذشت، ولی آقای محسنی رهبر حرکت اسلامی که قبل از تشکیل حزب وحدت اتحاد بدون قید و شرط می‌خواست با تشکیل حزب وحدت اول سه شرط گذاشت که پذیرفته شد، بعد شش شرط گذاشت و بعد هم ۹ شرط شد که در حزب وحدت نیامد! مشروح این شروط و موضع‌گیری‌ها موجود است که بخاطر طولانی شدن مقاله از درج آن صرف‌نظر شد.

استاد شهید نه تنها تغییر تاکتیک را در مبارزات شیعیان افغانستان که حتی در

۱. مظلومی از افغانستان (بداوره شهید حیدری وری). مصاحبه غلام حسین محمدی.

۲. احیای هویت، صفحه ۵۲

نهضت‌های اسلامی جهان نیز ضروری می‌دانست، چنانچه در یکی از دیدارهای خود با سید عباس موسوی رهبر حزب الله لبنان از او خواست که با کنار گذاشتن اختلافات گروه‌ها در لبنان وحدت ایجاد کند. ناگفته نماند که استاد شهید هم با در نظر داشت فعالیت‌های گسترده، طبعاً طبق فطرت بشری گاهی دچار اشتباهات می‌شده است، چون معصوم نبوده است که اشتباه نکند، ولی تغییر تاکتیک او در مبارزه به هیچ وجه دست برداشتن از عقیده و آرمان خود نبود.

استاد شهید هدف از مبارزه را چگونه تصویر می‌نمود؟

او خواهان تشکیل حکومت اسلامی، آنهم حکومت جهانی اسلام تحت رهبری واحد بود و خود بارها این سؤال را از شخصیت‌های مهم نهضت جهانی اسلام برای مجله حبل‌الله تهیه کرده پاسخ گرفته بود و خود می‌گفت:

«ما در نظر داریم یک امت واحده اسلامی در سراسر جهان اسلام بوجود بیاید و راه رسیدن به این هدف عالی همان هماهنگی نهضت‌ها و پیشتازان امت اسلامی است....»

طبق مبانی اسلامی، اسلام یک امت واحد است و دارای رهبری واحد که همان اولی‌الامر باشد که در قرآن آمده، در شرایط اولی‌الامر از نظر فقه شیعه و سنی - اگر درست بررسی شود - چندان اختلافی نیست. گمان می‌کنم از مسلمانان پیدا نخواهد شد که به امت واحده اسلامی معتقد نباشند! در اسلام امت واحده است، رهبری هم یکی است...»^۱

گذشته از دنیای اسلام که بیشتر به یک فرضیه می‌ماند در خود افغانستان هم هدف‌شان تشکیل حکومت اسلامی بود. و در این باره می‌گفت:

«نوع حکومت که خواست عامه مردم مسلمان افغانستان بوده باشد که همان حکومت اسلامی است، باید در داخل پیشاپیش زمینه‌سازی شود. هدف عمده ما در حال حاضر که می‌خواهیم به داخل برویم، ایجاد هماهنگی بین مجاهدین است تا روسها را بیرون کنیم، نفاق و شقاق را از بین برداریم.»^۲

چنانچه همه شاهد بودیم که پس از سفر سال ۱۳۶۵ بداخل کشور، ایشان موفق شدند حزب وحدت را تشکیل دهند و تا حدودی از نفاق و شقاق هم جلوگیری شد. تا این مرحله هدف اصلی‌شان ایجاد یک حکومت ناب اسلامی بود، ولی در حزب وحدت طرح حکومت فدرال اسلامی را ارائه داد که در جایش بحث خواهد شد.

۱. مصاحبه چاپ نشده.

۲. مصاحبه چاپ نشده.

وسایل رسیدن به هدف در نزد استاد شهید چه بود؟

یکی از عواملی که مبارزه را از مسیر اصلی منحرف می‌سازد، استفاده از وسایل است، تضادی که در مبارزه مسلمان‌ها با مارکسیست‌ها بوجود می‌آید، روی همین موضوع است. مارکسیست‌ها معتقدند که هدف وسیله را توجیه می‌کند، ولی مسلمان‌ها نمی‌توانند جهت رسیدن به اهداف مقدس خود از وسایل نامشروع استفاده کنند. استاد شهید در این باره می‌گفت:

«هیچ ضرری ندارد که یک مارکسیست چهره عوض کند و در ظاهر از افکار الحادی دست بردارد و تظاهر به اسلام نماید و هیچگونه مانعی نیست که یک مارکسیست ده سال مسلمان دو آتشه شود و خود را بنام مسلمان معرفی کند، ولی در حقیقت همان مارکسیست باشد که بوده، چه فرق می‌کند برایش، در ظاهر نماز هم بخواند و هم روزه بگیرد و هم ریش بگذارد و با این ترفند وارد صفوف مجاهدین شود.

از نگاه مکتبی راه بروی شان کاملاً باز است و هیچگونه قیوداتی وجود ندارد. برخلاف اینکه در اسلام هیچگاه به یک رزمنده مسلمان اجازه نمی‌دهند، جهت نفوذ در تشکیلات‌های دشمن از مقدسات مذهبی و دینی‌اش دست بردارد. نماز نخواند و روزه به جا نیاورد. پس یک مسلمان هیچگاه نمی‌تواند مارکسیست شود، درحالی‌که یک مارکسیست به آسانی می‌تواند مسلمان شود! زیرا از لازمه مارکسیست شدن نماز نخواندن، روزه نگرفتن، شراب خوردن و دهها رذالت دیگر است که هرگاه یک انسان انجام دهد، دیگر کرامت و شرافت انسانی در او باقی نمی‌ماند.»^۱

استاد شهید یکی از عوامل عمده جنگ‌های داخلی را همان استفاده برخی احزاب اسلامی از وسایل نامشروع می‌دانست که زمینه نفوذ گروه‌های چپ را در گروه‌های اسلامی مساعد ساخت. از نفوذ شعله‌بی‌ها در برخی احزاب رسماً نام می‌برد و اسناد معتبری در این باره در بین اسناد و مدارک استاد شهید موجود است که ابد می‌رود روزی از طرف بنیاد فرهنگی رهبر شهید در مزار شریف نشر و پخش شود.

بخش سوم

چه عواملی باعث شد که رهبر شهید تاکتیک مبارزه را عوض کند؟
گرچه قبلاً هم در این باره روشنی انداخته شد، ولی انتخاب عنوان جداگانه در این باره نشانگر اهمیت موضوع است. با اینکه، تعدادی مدعی اند که "مزاری" حزب وحدت

همان "مزاری" سازمان نصر بود، ولی ما معتقدیم که به دلایل چند استاد "مزاری" در حزب وحدت نمی‌توانست، همان "مزاری" سازمان نصر باشد:

الف - از نگاه داخلی:

واضح و روشن است که حزب وحدت متشکل از همان گروه‌های است که استاد شهید نفوذ عناصر دست چپی را در برخی از آنها قطعی می‌دانست، لذا تشکلی با این ترکیب طبعاً راه و روش جداگانه می‌خواست. در حالیکه استاد قبلاً عوامل جنگهای داخلی را اینطور دسته‌بندی می‌کرد:

۱- خوانین و اربابان مخفیانه با روسها تماس برقرار کردند و پول‌های کلانی هم دریافت داشتند، در بدل آنها جنگ‌های خانمانسوز را در مناطق آزاد شده بخصوص مناطق مرکزی راه انداختند...

۲- ما اسناد و مدارک فراوان داریم که افراد پدر و وطن و دولتی‌ها به سراغ گروه‌های بی‌در و پیکر می‌رفتند که نه معیار اسلامی در آن بود و نه ضابطه تشکیلاتی داشتند...
۳- عامل دیگر درگیری‌ها غرب بود...

۴- عامل دیگر درگیری جمود فکری و خصلت ارتجاعی است که باز هم ناشی از طرز تفکرات غرب بوده که بدبختانه در جوامع اسلامی نفوذ کرده است.

استاد شهید قبل از اینکه (در سال ۱۳۶۵) به افغانستان برود، از مجاهدین یک برداشت دیگر داشتند، اما وقتی پا به افغانستان گذاشتند، شمارها را با واقعیت ناهماهنگ یافتند. چرا که مجاهد سال ۶۵-۶۶، مجاهدی نبود که استاد مزاری در سال‌های اول انقلاب دیده بود. و از سوی دیگر گروه‌های مقیم پشاور دولت موقت را تشکیل داده بودند که در آن نقش گروه‌های شیمی نادیده‌گرفته شد. مجموع این عوامل باعث شد که استاد شهید از معیارهای قبلی برای وحدت که بسیار سخت‌گیرانه و اصولی بود، دست برداشته صرفاً بخاطر حفظ و بقای تشیع دست به اتحاد با معیارهای انعطاف‌گرایانه می‌زند، چرا که شرایط افغانستان کاملاً با گذشته فرق کرده و از اسلام فقط اسمی باقی مانده بود که آنهم رو به انحطاط می‌رفت. استاد می‌خواست با تشکیل حزب وحدت جلور این انحطاط را سد کنند- که تا حدودی سد ساخت- ولی با فشار داخلی و خارجی این سد شکسته شد و تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند.

ب - از نگاه خارجی

چند تحول بزرگ در سطح جهان، مبارزات جهان شمول را ضربه زد و به مبارزات کشوری و قومی تبدیل نمود. یکی شکست کمونیسم جهانی به سرکردگی روسیه که

شعار اترناسیونال بین الملل را از بین برد و روحیه تجزیه طلبی را در بین کشورهای تشکیل دهنده شوروی بزرگ زنده ساخت. دیگری رحلت امام خمینی (ره) بود که دنیای اسلام رابه درونگرایی وادار ساخت و این باعث جدایی نهضت‌ها از همدیگر شد.

بنابراین، استاد شهید دریافت که در جهان منافع ملی جای تمامی منافع انسانی، اسلامی و بین‌المللی را گرفته است. لذا، ایشان هم مبارزه در راه احقاق حق مردم خود را نسبت به منافع ملت‌های دیگر در اولویت قرار داد. این گرایش در زمان خود یک گرایش کاملاً عاقلانه و سیاسی بود که هیچ کسی نمی‌تواند استاد شهید را بخاطر اتخاذ این مواضع مورد انتقاد قرار دهد. چراکه وقتی دیگران حاضر نیستند بخاطر منافع نواز منافع خود دست بردارند، تو چرا بخاطر منافع دیگران از منافع مردم خود دست برمی‌داری؟

رهبر شهید، این تغییر مواضع را اینطور توجیه می‌کند:

«در تمام جهان اسلام اعم از شیعه و سنی دو گرایش و دو نوع فکر وجود دارد: یک فکر، فکر مبارزه و حق طلبی و عصیان رانقلاب است و یک فکر هم، فکر مصلحت‌اندیشی و محافظه‌کاری و سازش با اوضاع. این در جهان اسلام است، در افغانستان هم هست و در جامعه تشیع هم وجود داشت. وقتی که انقلاب ایران به رهبری یک مرجع پیروز شد، این مربوط به کدام قشر بود؟ دقیقاً از آن قشری بود که انقلاب می‌گفت، عصیان می‌گفت، حق می‌گفت و در مقابل شاه - که دست‌نشانده بیگانه بود - محافظه‌کاری نمی‌کرد. این در زمانی بود که در افغانستان کمونیست‌ها حاکم شده بودند. طبیعی بود که پیروزی خط انقلابی، خط نفی ظلم و خطی که عدالت را در جامعه شعار می‌داد، بر همه مسلمان‌ها و بخصوص شیعیان افغانستان اثر داشت.

ما که زجر دیده بودیم، به زندان‌ها افتاده بودیم، از مدارس اخراج شده بودیم، تبعیدها دیده بودیم، طبعاً از غرور خاص پیروزی این خط انقلابی متاثر می‌شدیم لذا تا زمانی که روسها تصمیم بیرون شدن از افغانستان را نگرفته بودند، به این فکر بودیم که باید در افغانستان خط انقلاب پیروز شود، نه خط محافظه‌کاری و سازش. ولی وقتی که این برادران جهادی ما آمدند، در پشاور نشستند و اعلام کردند که ما برای اینها حق قائل نیستیم و اینها در افغانستان موجودیت ندارند، ما تکان خوردیم که حالا موجودیت ما درخطر است، کسی که موجودیتش درخطر باشد، باید قبل از هر چیزی از موجودیت خود دفاع کند. بعد از آن نوبت می‌رسد به اینکه چگونه زندگی کردن و چگونه تصمیم گرفتن خود را مطرح کند و آنگاه برسد به اینکه چگونه نظام را

ما در اینجا تلاش می‌کردیم که این نظام، نظام انقلابی باشد یا نظام غیر انقلابی، این مرحله سوم بوده است. لهذا ما در تلاش شدیم که بیائیم برای حفظ موجودیت‌مان جمع شویم و وحدت کنیم.^۱

گذشته از این، استاد شهید در سازمان نصر وحدت بی‌شرط را قبول نداشت، درحالی‌که در حزب وحدت، این کار را کرد. استاد مزاری حزب وحدت با استاد "مزاری" سازمان نصر از زمین تا آسمان فرق داشت. استاد مزاری سازمان نصر یک شخصیت سخت‌گیر و بانضباط بود که حتی دست یکی از افراد سازمان نصر را بخاطر دزدی یک کلت کمری برید. و یک نفر دیگر از اعضای سازمان در تهران را بخاطر یک مسأله اخلاقی چوب زد و از سازمان اخراج نمود. اما در حزب وحدت او یک شخصیت انعطاف‌پذیر و باگذشت بود که گذشته شرم آور افراد شریر و ماجراجو را نادیده گرفت و وابستگی احزاب به کشورهای بیگانه را به رخ‌شان نکشید، تا حزب وحدت باقی بماند.

آیا واقعاً رهبر شهید از ایران و رهبری ایران بریده بود؟

تا جایی که من اطلاع دارم رهبر شهید هرگز از ایران و رهبری آن نبرید، با آنهم روشی خاص برای پیشبرد اهداف خود، اتخاذ نموده بود که همان استقلال و آزادی کامل حزب وحدت اسلامی افغانستان به حساب می‌رفت. اینکه گفتیم، ایشان با ایران قطع رابطه نکرده بود، تکیه بر این مدرک است:

«در فرصت کوتاهی که پیش آمد پای صحبت حجت الاسلام استاد مزاری نشستیم و از ایشان هدف هیئت وحدت اسلامی از سفر به ایران را جويا شدیم، ایشان دعوت را پذیرفته بطور فشرده اهداف و برنامه هیئت حزب وحدت اسلامی افغانستان را چنین تشریح نمودند: *گناه‌های انسانی و مطالبات فریبنده* اهداف هیئت حزب وحدت اسلامی از سفر به خارج بخصوص جمهوری اسلامی چند چیز است:

- ۱- ادغام کلیه دفاتر احزاب منحل و تعیین نمایندگان واحد برای رسیدگی به امور مهاجرین و حزب وحدت اسلامی در خارج.
- ۲- اعلام مواضع حزب وحدت اسلامی افغانستان.
- ۳- بوجود آوردن نشریه حزب وحدت اسلامی افغانستان.
- ۴- در جریان قرار دادن مهاجرین، اعم از طلاب، علما، دانشجو، کارگر و کسبه از

حوادث و رویدادهای داخل کشور.

۵. دعوت از اعضای کادر مرکزی حزب وحدت که تابحال به خارج به سر می بردند، باید داخل بروند.

۶. دعوت از اعضای شورای عالی نظارت مقیم خارج که جهت رسیدگی به امور جهاد و کشور بداخل بروند.

۷. دیدار با مقام رهبری جهان اسلام حضرت آیت الله خامنه‌ای، جهت تشریح برنامه‌های حزب وحدت اسلامی افغانستان و حوادث و رویدادهای جاری.

۸. جذب کمک‌های مهاجرین و طرفداران انقلاب اسلامی افغانستان و ارسال آن به جبهات داخل کشور.^۱

این حرف در آغاز تشکیل حزب وحدت در سال ۱۳۶۸ گفته شد و طبعاً شرایط پس از آن تاریخ، عوض شد و علاوه بر مسایل داخلی در ارتباط با مسایل خارجی هم نظر استاد در آغاز تشکیل حزب وحدت با نظریات بعدی شان فرق می‌کرد. و قتیکه درباره تاجیکستان از ایشان پرسیده می‌شود، می‌گوید:

«ما به عنوان یک وظیفه انسانی و اسلامی بر خود لازم می‌دانیم هر کمکی از دست ما برآید و امکان کمک باشد، چه در شرایط کنونی و چه زمانی که انقلاب پیروز شود، از برادران مسلمان همکیش و همزبان خود دریغ نخواهیم کرد. اسیدواریم تمامی سرزمین‌های اسلامی از چنگال ابرقدرت‌ها و اشغالگران آزاد شود و یک حکومت اسلامی سراسری در تمام نقاط مسلمان‌نشین بوجود آید.»^۲

تا اینجا نظریات قبل از پیروزی مجاهدین است که استاد شهید همواره خواهان تشکیل حکومت جهانی اسلام و همیاری و کمک نهضت‌های اسلامی با همدیگر است. اما پس از پیروزی و مواجه شدن با مسایل داخلی و درک شرایط حساس محو هویت خود شیعیان افغانستان، زمانی که از او درباره تاجیکستان پرسیده می‌شود می‌گوید:

«برادران تاجیک ما تند حرکت کردند چون آنها مدت هفتاد سال در یک خلای فکری (لااقل) زندگی کرده بودند اگر اول کار فرهنگی صورت می‌گرفت بهتر از این بود که به مبارزه مسلحانه کشانده شوند. آنها به محض آزادی، استقلال صددرصد می‌خواستند و این مطابق شرایط تاجیکستان نبود. من با رهبران تاجیک صحبت کردم و گفتم شما اگر می‌توانستید همان دوران آزادی مسجد و مدرسه را که در زمان گورباچف بوجود آمده بود حفظ می‌کردید و همین وضعیت را ادامه می‌دادید به

۱. بیانیه‌ها و مصاحبه‌های حزب وحدت اسلامی افغانستان، صفحه ۵۷ و ۵۸.

۲. بیانیه‌ها و مصاحبه‌های...، صفحه ۸۹.

نفع‌تان بود از این که با تندی برخورد کردید. تظاهرات در کنار رئیس جمهور مسایل اضافی بود چون به این تندی نه آمریکایی‌ها شما را آرام می‌گذارند و نه روسها. همان موقعی که نظربایف روی کار آمد، موضع‌گیری‌ها تند بود و به این شکل من در ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان معتقد هستم، چون همین‌هایی که حالا روی کار هستند اگر کمونیست هم هستند حس ملی‌گرایی دارند، و خود آنها می‌خواهند که از روسها جدا شوند. آنها را باید زمان داد که یک مقداری از روسها استقلال بگیرند هم از نگاه صنعت، و هم از نگاه فرهنگ و اقتصاد...

فعلاً آذربایجان از روسها آزادی خود را گرفته است و یک نفر از روسها را هم در کشور خود نگذاشتند. یک حکومت ملی را هم بوجود آوردند ولی نتیجه این شد که سه میلیون ارمنی که هم روسها و هم آمریکایی‌ها آنها را تقویت می‌کنند، سی فیصد خاک آذربایجان را اشغال کردند، چه کسی به فریاد آنها رسید؟ کدام کشور اسلامی آماده شد برود و نیروهای مسلح آذربایجان را تشکیل بدهد؟ کدام کشور اسلامی به اقتصادش کمک کرد؟ کدام کشور اسلامی به فرهنگش کمک کرد؟ از ترکیه کمک می‌خواهد برایش کمک نمی‌کند، از ایران کمک می‌خواهد برایش کمک نمی‌کند و آنها مجبور می‌شوند که بیایند از افغانستان کمک بخواهند در حالیکه ایران در آن منطقه همسایگی دارد، با آنها نفت دارد، امکانات دارد، ولی کسی به فریاد مردم آذربایجان گوش نکرد، در این صورت مبارزه تندتابه کردن مردم است.

باید شرایط عینی جامعه در نظر گرفته شود، امروز حکومت گرفتن یک مساله است و حکومت اداره کردن یک مساله دیگر. مادر افغانستان چهارده سال جهاد کردیم و هشتاد درصد خاک افغانستان را در اختیار داشتیم و فقط بیست درصد خاک ما در اختیار کمونیست‌ها بود، ولی حالا با یک خلا فکری مواجه هستیم. حالا در کابل ما خلا فکری داریم. این در حالی است که مردم از نگاه حفظ هویت ملی و مذهبی خود در دنیا بی‌تغییر است و فرهنگ بیگانه را کمتر می‌پذیرد ولی با آنهم می‌بینیم که تبلیغات کمونیست‌ها تا حدودی اثر گذاشته، ولی آنها هفتاد سال زیر نظر کمونیست‌ها بوده‌اند. مشخص است که مشکلات‌شان به مراتب بیشتر از ماست. استاد مزاری در پاسخ به این پرسش خبرنگار فرانس پرس که سؤال نمود: نظر شما در رابطه با موضوع صلح اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین چیست؟ اظهار داشتند: «ما معتقدیم که خود فلسطینی‌ها باید تصمیم بگیرند، به ما ربطی ندارد. اگر سازمان آزادیبخش و دیگر مردم فلسطین موضوع صلح را بپذیرند ما هم قبول داریم، چون کاری برای آنها نمی‌توانیم، حرف هم نمی‌زنیم.»^۱

چه چیزی استاد را واداشت که قضیه فلسطین را مربوط به خود فلسطینی‌ها بدانند؟ در حالیکه قبلاً می‌گفت:

«ما فلسطینی را می‌خواهیم که قلب مسلمانان باشد و آرمان مردم مسلمان جهان و مبارزان فلسطین باید خود را با آرمان مردم مسلمان وفق دهند. فلسطین سرزمین اسلامی است و باید مبارزه برای رهایی فلسطین اسلامی باشد. اگر اسلامی بودن فلسطین را از او سلب کند، دیگر وجوهات مشترکی بین فلسطینی‌ها و باقی مسلمانان وجود ندارد. عظمت و بزرگی فلسطین در این است که اسلامی بودن را حفظ کند.»^۱

پاسخ گفتن به سؤال بالا که چرا چنین شد؟ هم آسان است و هم مشکل. آسان از آن جهت که باید گفت تمامی سران کشورها و نهضت‌های اسلامی، مبارزات جهانی اسلام را رها کرده در لاک ملی و مبارزات ملی گرائیدند. مشکل از آن جهت که گفته شود ریشه این قضیه از کجا آب می‌خورد! استاد مزاری می‌دانست که قضیه شیعه افغانستان از ایران نمی‌تواند جدا باشد، نه دنیا می‌پذیرد و نه هم از نگاه داخلی امکان‌پذیر است. زیرا او خود بیش از هر کس دیگر خواهان پیوند دو ملت مسلمان و برادر بود. زیرا می‌دانست که در افغانستان شیعه، هزاره و هزاره، شیعه است و سنی‌های افغانستان ایران را نیز بخاطر شیعه بودن هزاره می‌گویند. اگر باور ندارید به این مطلب توجه کنید:

«در روز ۱۹ شوال ۱۳۱۲، محمد رحیم حاکم و سید اصغر قاضی علاقه‌گیزاب یک رویه سکه سلاطین صفوی که در یک روی آن لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله، مسکوک بود با یک جلد کتاب - طوفان البکا - معروف به جوهری از مؤلفات میرزا ابراهیم نام هروری یا کتاب حلیه المتقین - را که در تهران به اسمه شده از نزدیکی از هزارگان گیزاب بدست ایشان افتاده بودند، ارسال بنایه سریر سلطنت نموده، معروض داشتند که یک جلد کتاب هزارگی و رویه هزارگی، مسکوک به سکه علی ولی الله بدست آمده...»^۲

این مطلب بخوبی نشان می‌دهد که شیعه و هزاره از هم جداناپذیر بوده در حالیکه شیعه یک مذهب و هزاره یک قوم می‌باشد، اما بر اثر پیوند همیشگی این دو در افغانستان از شیعه همان برداشتی ارائه می‌شود که از هزاره می‌شود. در افغانستان شیعه بدون هزاره نمی‌تواند مطرح باشد و هزاره بدون شیعه هم، خود را هزاره نمی‌گوید! آنها تیکه شیعه منهای هزاره را شعار می‌دهند، همان راه اشنیاه را طی می‌کنند که مدعیان هزاره منهای شیعه رفته‌اند! اسناد مزاری بیش از همه به واقعیت

۱. مصاحبه جاب نشده.

۲. سراج انواربغ خطی، صفحه ۳۷۷.

امر پی برده بود، لذا فریاد می‌زد که:

«شیعیان علی (ع) این افتخار بزرگ را در تاریخ و جهان اسلام دارد که بهای سنگینی را پرداخته است... بیایم دربارهٔ جنگ اخیر که مال شیعیان علی (ع) است و وضعیت فعلی کشور و افغانستان صحبت کنیم.

شاید این مساله برای شما مردمی که فشار این مسأله را دیدید، به عنوان پیروی از این روز و شخصیت علی (ع)، ده تا جنگ علیه شما تحمیل شده است، برای عامل این جنگ‌ها، انگیزه‌هایش و آغازش چطور می‌شود و ختمش در کجا خواهد؟ چیزهایی که می‌دانیم شما را در جریان بگذاریم خوب است.

در ده جنگی که سر شما تحمیل شده است، مسلماً قسمت عمده‌اش و آن چیزی که باعث شد که سر شما این جنگ‌ها تحمیل شود، پیرو بودن از علی (ع) علت اساسی است.»^۱

... ما قبلاً هم گفتیم که ارتباط استاد "مزاری" با انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن یک ارتباط اعتقادی و فرهنگی بود نه ارتباط سیاسی. با اینکه ارتباطات سیاسی در ظاهر در دوران سه سال مقاومت شیعیان کابل علیه دولت ربانی، با ایران گاهی شکرآب می‌شد، ولی ارتباط فرهنگی همچنان پابرجا بود و هرگز قطع نشد و نخواهد شد.

آیا رهبر شهید در حکومت داری روش خاصی را در نظر داشت؟

گفتنی است که بین طرح و برنامه حکومت با اجرای قوانین آن، تفاوت‌هایی به نظر می‌خورد، همینطور در خود طرح هم نظر به شرایط جنگ و مبارزه با شرایط پیروزی، تغییراتی به وجود می‌آید که همان انعطاف‌پذیری مبارزان پیروز در برابر رقبای شکست خورده خود است. استاد شهید در دوران مبارزه، حکومت صددرصد اسلامی می‌خواست و در دوران پیروزی خواهان حکومت فدرال اسلامی شد که هر دو خواسته را از نظر می‌گذرانیم:

زمانی که بعنوان سرپرست هیئت اعزامی حزب وحدت در سال ۱۳۶۸ وارد ایران شد، از او دربارهٔ حکومت آینده کشور پرسیدیم که جواب داد:

«نظر حزب وحدت اسلامی افغانستان در رابطه با حکومت آینده افغانستان همانطوریکه خود شما در سؤال خود مطرح کردید، خواست مردم افغانستان صددرصد نظام اسلامی و یک جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی که عدالت

اجتماعی را برای تمامی نیروهای جهادی و ملیت‌های که در افغانستان زندگی می‌کنند، تضمین کند. این یک اصل روشن بوده و مردم برای آن جهاد نموده‌اند. و اما اینکه تمرکز قدرت باشد یعنی دولت مرکزی تمام اختیارات را دارا باشد و تمامی نقاط توسط قدرت مرکزی اداره شود و یا اینکه دولت فدرالی باشد که هر ایالت یا منطقه در امور داخلی خود حکومت کند و در کل تحت نظر حکومت مرکزی باشد، حزب وحدت اسلامی افغانستان خود دربارهٔ نوعیت و ساختار حکومت آینده کشور طرحی دارد که پس از تکمیل ارائه خواهد نمود.^۱

همانطوریکه رهبر شهید وعده دادند، بعداً قانون اساسی جمهوری فدرال اسلامی از سوی حزب وحدت بیرون داده شد که مجموع آن در بخش ۸ کتاب قوانین اساسی افغانستان (از ۱۳۰۱ تا ۱۳۷۲ ش) از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان به نشر رسید که به چند ماده آن اشاره می‌کنیم:

«ماده اول: دولت افغانستان، جمهوری فدرالی اسلامی، مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه بوده و بر تمام قلمرو خود دارای حاکمیت می‌باشد.

حاکمیت ملی به مردم مسلمان افغانستان تعلق دارد. قدرت دولت از مردم برخاسته، مردم از طریق انتخابات و رأی‌دهی، بوسیله ارگان‌های مقننه، اجرائیه و قضائیه این قدرت را اعمال می‌نمایند.

ارگانهای اجرائیه و قضائیه مکلفند از قانون و عدالت اطاعت و پیروی نمایند.

ماده دوم: دین رسمی مردم افغانستان دین مبین اسلام و مذاهب رسمی آن جعفری و حنفی می‌باشد.

ماده سوم: منبع اصلی قوانین در افغانستان اساسات دین مقدس اسلام بوده و هیچ قانونی نمی‌تواند سناقض احکام اسلام و این قانون اساسی باشد.

ماده یازدهم: پایتخت جمهوری فدرالی اسلامی افغانستان شهر کابل است.

ماده دوازدهم: ایالات جمهوری فدرالی افغانستان عبارت‌اند از:

۱- ایالت غرچستان که مرکز آن شهر بامیان می‌باشد.

۲- ایالت بلخ که مرکز آن شهر مزار شریف می‌باشد.

۳- ایالت هرات که مرکز آن شهر هرات می‌باشد.

۴- ایالت قندهار که مرکز آن شهر قندهار می‌باشد.

۵- ایالت ننگرهار که مرکز آن شهر جلال آباد می‌باشد.

۶- ایالت کابل که مرکز آن شهر کابل می‌باشد.^۲

طرح‌های نظری استاد شهید، در دوران سه ساله مقاومت کابل به مرحله عملی رسید و ایشان قادر به تشکیل حکومت کوچک در درون حکومت کابل گردید. حکومتی که مایه افتخار تشیع و هزاره‌ها بحساب می‌آید. حکومت محلی غرب کابل، نمود عینی یک حکومت ملی - اسلامی بود. همین حکومت کوچک چنان وحشت و رعبی در دلها انداخت که تمامی قدرت‌های منطقه و جهان در پی حذف آن از صحنه گیتی شدند. شگفتی در این است که در تمامی جهان، بخصوص اروپا و قسمت‌هایی از آسیا، حکومت‌ها و سرزمین‌ها بر اساس ملیت شکل گرفته، هیچگونه حساسیت ایجاد نمی‌کند، ولی مطرح شدن هزارستان و هزاره‌ها چنان نگرانی در منطقه و جهان ایجاد می‌کند که گویی به ناموس خلقت تجاوز شده و یا برخلاف قانون طبیعت کاری صورت گرفته باشد!

اینجا بود که شیعه و سنی، مسلمان و کافر، استعمارگر و استعمار شده همه دست در دست هم داده علیه اقتدار و رهبری هزاره‌های شیعه در غرب کابل، توطئه کرده‌اند تا اینکه این حکومت کوچک محلی و این رهبری ملی را سرکوب نمودند. دشمنان آگاهانه و دوستان ناخود آگاه تیشه به ریشه اسلام و شیعه زدند. ما در اولین سالگرد شهادت رهبر هزاره‌های شیعه افغانستان با جمع‌بندی رویدادهای داخلی و خارجی نوشتیم که:

شاخصه تفکر سیاسی استاد شهید، سه اصل عمده وحدت ملی، حکومت فدرالی و طرح چهار جانبه جهت حل بحران کشور است. گرچه ممکن است این سه اصل سیاسی قرن‌ها قبل از این تاریخ در بیرون از کشور مطرح باشند، ولی در مسئله افغانستان آنهم در دوره جهاد این فاکتور، زیر برگ خارجی نداشت و طبق معیاری که در مقدمه بیان شد این فکر سرکوب‌شدنی بود و سرکوب شد. چراکه همزمان با این فکر که فاکتور آن وطنی بود، افکار دیگری بر اساس فاکتورهای دیگر در برابر آن قرار گرفتند...

پس از روشن شدن ماهیت سیاسی احزاب، افغانستان از هر نگاه معادله چهار

۱. اگر به اطلس‌های جهانی نگاه کنیم نام اکثر کشورها رنگ نژادی دارند که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم و آن عبارت‌اند از:

- آذربایجان - ارمنستان - ازبکستان - استونی - اوکراین - بیلوروس - تاجیکستان - ترکمنستان - روسیه - قرقیزستان - قزاقستان - گرجستان - لائوس - مولداوی - افغانستان - برمه (میانمار) - نیگلادش - یونان - تایلند - تاوان - ترکیه - چین - ژاپن - سری لانکا - عربستان سعودی - کره - لائوس - لبنان - مالدیو - مالزی - مغولستان - نیال - ویتنام - هند در آسیا، در اروپا آلبانی - اتریش - اسپانیا - انگلستان - ایتالیا - ایرلند - ایسلند - بلژیک - بلغارستان - پرتغال - چک - سلواکی - دانمارک - رومانی - سان مارینو - سوئد - فرانسه - فنلاند - لوکزامبورگ - لهستان - لیختن اشتاین - مالت - مجارستان - نروژ - هلند - صربستان - کرواسی - یونان و...

جانیه را به خود گرفت، بطور مثال از نگاه جغرافیایی به چهار ناحیه تقسیم شد (ترکستان، افغانستان، هزارستان، کابلستان و هرات) و از نگاه سیاسی هم چهار نوع حاکمیت بوجود آمد: جنبش ملی، جمعیت اسلامی تحت نام دولت کابل، حزب اسلامی و حزب وحدت اسلامی. و از نگاه فکری هم چهار نوع فکر برای آینده افغانستان بوجود آمد: فکر انحصار قدرت (توسط تاجیکها) تصاحب قدرت (توسط افغانها) شرکت در قدرت (ازبکها و هزاره‌ها).

تنها وجه مشترک بین طرح "استاد مزاری" و ژنرال دوستم وجود داشت که هر دو شرکت در قدرت را شعار می‌دادند، ولی در عمل دیده شد که این وجه اشتراک هم ترانست "وحدت ملی" ایجاد کند هر چند "شورای هماهنگی" ایجاد شد و قبل از آن با جنبش ملی هماهنگی صورت گرفت. ولی فکر استاد "مزاری" برای جناح‌ها و حامیان آنان، قابل قبول نبود. لذا، جنگ‌های مداوم علیه این مفکوره و عملکرد سیاسی استاد "مزاری" براه انداخته شد که هیچکدام قادر به شکست او نشدند. اما...

روشی که استاد "مزاری" در حکومت‌داری پیشنهاد می‌کرد و خود در غرب کابل به مرحله اجرا گذاشت، روشی بود کاملاً ابتکاری و نو و با سبک حکومت‌داری گذشته افغانستان تطابق نداشت. چرا که حکومت در افغانستان همیشه شیوه ظالمانه و انحصارگرایانه را دنبال می‌کرده است، شعار عدالت اجتماعی با این معیار سازش نمی‌کرد. لذا، ترس از فکر "مزاری" حکومت‌گران و گروه‌های مدعی حکومت در کشور را فراگرفت، اینجا بود که وجود "مزاری" برای همه مدعیان حکومت در داخل و خارج قابل تحمل نبود و سرانجام در یک توافق سری این قلب پرتپش و این مغز مبنکر، درهم کوبیده شده و متلاشی گشت اما کارنامه بزرگ او همچون یاد و نام او همچنان در قلب‌ها باقی ماند. چرا که او فهماند هزاره بودن گناه نیست و هزاره ماندن هم نباید جرم بحساب آید، به خاطر اینکه هزاره هم مثل دیگر اقوام انسانند و دارای حق حیات! این بود خلاصه و فشرده شناخت من از کسی که مرا با تاریخ و سیاست کشور آشنا ساخت. یادش گرامی باد و راهش همچنان پر رهرو!

و السلام